

Why People Like You More Than You Think | How to Live a Good Life, Part 2

English learning resource · FA

Key words & expressions · English + Persian

15 learning entries

Study task: Listen again and notice the expressions you studied.

1 the liking gap

شکاف دوست‌داشته‌شدن · فاصله میان علاقه واقعی دیگران و تصور ما

DEF

The tendency to underestimate how much another person liked you after a conversation.

This is a psychology term, not a physical gap. It describes a bias in our judgement: other people often evaluate an interaction more positively than we imagine.

FA

تمایل به کمتر دانستن میزان علاقه طرف مقابل به ما پس از یک گفت‌وگو.

این اصطلاحی روان‌شناختی است، نه شکافی فیزیکی. نوعی سوگیری در قضاوت را توصیف می‌کند: دیگران اغلب گفت‌وگو را مثبت‌تر از تصور ما ارزیابی می‌کنند.

The liking gap made Julia believe the barbecue had gone badly.

شکاف دوست‌داشته‌شدن باعث شد Julia فکر کند مهمانی بد پیش رفته است.

Remembering the liking gap can stop you overanalysing a new conversation.

به یاد داشتن شکاف دوست‌داشته‌شدن می‌تواند مانع تحلیل بیش‌ازحد یک گفت‌وگوی تازه شود.

2 to come across as

به نظر رسیدن · برداشت خاصی ایجاد کردن

DEF

To give other people a particular impression, even if that is not how you feel inside.

Use come across as + adjective or noun: come across as friendly, confident or a good listener. It focuses on the impression received by others.

FA

ایجاد برداشتی خاص در دیگران، حتی اگر با احساس درونی شما متفاوت باشد.

ساختار come across as پیش از صفت یا اسم می‌آید: دوستانه، بااعتمادبه‌نفس یا شنونده‌ای خوب به نظر رسیدن. تمرکز بر برداشت دیگران است.

You may feel nervous but come across as warm and interested.

ممکن است مضطرب باشی، اما گرم و علاقه‌مند به نظر برسی.

His short reply came across as rude, although he was only tired.

پاسخ کوتاهش بی‌ادبانه به نظر رسید، هرچند فقط خسته بود.

3 an awkward pause

مکث معذب‌کننده · سکوت ناخوشایند

DEF

A silence in a conversation that feels uncomfortable or socially uncertain.

Awkward describes social discomfort rather than physical difficulty. A pause may feel much longer to the speaker than it does to the listener.

FA

سکوتی در گفت‌وگو که ناراحت‌کننده یا از نظر اجتماعی نامطمئن به نظر می‌رسد.

ناراحتی اجتماعی را بیان می‌کند، نه دشواری جسمی. ممکن است مکث برای گوینده بسیار طولانی‌تر از شنونده احساس شود.

Julia remembered every awkward pause after the barbecue.

پس از مهمانی هر مکث معذب‌کننده‌ای را به یاد آورد Julia.

An awkward pause does not mean the conversation has failed.

یک مکث معذب‌کننده به معنای شکست گفت‌وگو نیست.



4

a joke does not land

شوخی نگرفتن • شوخی اثر نکردن

DEF

A joke fails to produce the laugh or positive reaction that the speaker expected.

Land is informal and metaphorical here. It can describe jokes, comments or messages that do not have their intended effect.

FA

شوخی خنده یا واکنش مثبتی را که گوینده انتظار داشت ایجاد نمی‌کند.

در این کاربرد محاوره‌ای و استعاری است. می‌تواند درباره نظر یا پیامی هم گفته شود که اثر موردنظر را نمی‌گذارد **Land**.*Julia worried about every joke that did not land.*

نگران تکتک شوخی‌هایی بود که نگرفته بودند Julia.

The comment did not land because the audience missed the reference.

آن نظر اثر نکرد چون مخاطبان اشاره را متوجه نشدند.

5

to replay something in your head

چیزی را بارها در ذهن مرور کردن • مدام به چیزی فکر کردن

DEF

To think repeatedly about a past event as if you were watching or hearing it again.

This is often used for overthinking conversations, mistakes or emotional moments. Replay highlights repetition, not simply remembering once.

FA

فکر کردن مکرر به رویدادی گذشته، انگار آن را دوباره می‌بینید یا می‌شنوید.

این عبارت اغلب برای تحلیل بیش‌ازحد گفت‌وگوها، اشتباه‌ها یا لحظه‌های عاطفی به کار می‌رود. **Replay** بر تکرار تأکید دارد، نه فقط یک بار به یاد آوردن.*Many learners replay an English conversation in their head afterwards.*

بسیاری از زبان‌آموزان بعداً گفت‌وگوی انگلیسی را بارها در ذهن مرور می‌کنند.

I kept replaying the interview in my head all evening.

تمام عصر مصاحبه را بارها در ذهنم مرور کردم.

6

to be just being polite

فقط از روی ادب رفتار کردن • صرفاً تعارف کردن

DEF

To behave pleasantly only because social convention requires it, rather than from genuine interest.

The continuous form being polite refers to behaviour in that moment. Just can express the speaker's doubt that the friendliness is sincere.

FA

فقط به دلیل انتظارهای اجتماعی خوش‌برخورد بودن، نه از روی علاقه واقعی.

ساختار استمراری **being polite** به رفتار همان لحظه اشاره دارد. **Just** می‌تواند تردید گوینده را درباره صمیمانه بودن آن رفتار نشان دهد.*Lena assumed her colleagues were just being polite.*

تصور می‌کرد همکارانش فقط از روی ادب رفتار می‌کنند Lena.

He was not just being polite; he genuinely wanted us to visit again.

او فقط تعارف نمی‌کرد؛ واقعا می‌خواست دوباره به دیدنش برویم.



7

alone, isolated and lonely

تنها، منزوی و دچار احساس تنهایی

DEF

Alone means no one is physically with you; isolated means having very little social contact; lonely describes the painful feeling that a needed connection is missing.

Alone can be neutral or positive and isolated can be measured objectively. Lonely is subjective: a person can feel lonely in a crowded room.

FA

ارتباطی موردنیاز را توصیف می‌کند lonely یعنی ارتباط اجتماعی بسیار کمی دارید؛ isolated یعنی کسی از نظر فیزیکی همراه شما نیست؛ Alone احساس دردناک نبودن

ذهنی است: ممکن است کسی در اتاقی شلوغ هم احساس تنهایی کند Lonely. را می‌توان عینی سنجید isolated می‌تواند خنثی یا مثبت باشد و Alone

Lena was rarely alone or isolated, but she often felt lonely.

به‌ندرت تنها یا منزوی بود، اما اغلب احساس تنهایی می‌کرد Lena

I enjoy being alone sometimes, but I do not want to feel isolated.

گاهی از تنها بودن لذت می‌برم، اما نمی‌خواهم منزوی باشم.

8

to go past something

از چیزی فراتر رفتن · از یک حد عبور کردن

DEF

To move beyond a limit, stage or superficial level instead of stopping there.

Go past can be physical, but it is metaphorical in the episode: Lena believes she cannot move beyond the automatic exchange 'Good, you?'.

FA

به‌جای توقف در یک حد، مرحله یا سطح ظاهری، از آن فراتر رفتن.

فکر می‌کند نمی‌تواند از گفت‌وگوی خودکار «خوبم، تو چطوری؟» فراتر برود Lena: می‌تواند فیزیکی باشد، اما در این قسمت استعاری است Go past

Lena was afraid to go past 'Good, you?' with her colleagues.

می‌ترسید در گفت‌وگو با همکارانش از «خوبم، تو چطوری؟» فراتر برود Lena

The discussion went past small talk and became more personal.

گفت‌وگو از صحبت‌های معمول فراتر رفت و شخصی‌تر شد.

9

to carry a risk

خطری به همراه داشتن · با خطری همراه بودن

DEF

To involve or be associated with a particular possibility of harm or an unwanted outcome.

This collocation is common in careful health and research language. Carry a risk describes association; it does not by itself prove what will happen to an individual.

FA

شامل یا مرتبط بودن با احتمال مشخصی از آسیب یا نتیجه‌ای ناخواسته.

این هم‌آیی در زبان محتاطانه سلامت و پژوهش رایج است. Carry a risk یک ارتباط را توصیف می‌کند و به‌تنهایی ثابت نمی‌کند برای یک فرد چه رخ خواهد داد.

Lacking social connection can carry a serious risk to health.

کمبود ارتباط اجتماعی می‌تواند خطری جدی برای سلامت به همراه داشته باشد.

Every investment carries some risk, even when it appears safe.

هر سرمایه‌گذاری مقداری خطر دارد، حتی اگر امن به نظر برسد.



10

to start or strike up a conversation

گفت‌وگویی را شروع کردن • سر صحبت را باز کردن

DEF

To begin talking with someone, especially a person you do not know well.

Start a conversation is neutral. Strike up a conversation is a natural, slightly more vivid phrasal expression, often used for an unplanned friendly exchange with a stranger.

FA

شروع به صحبت با کسی کردن، به‌ویژه فردی که او را خوب نمی‌شناسید.

عبارتی طبیعی‌تر و زنده‌تر برای یک گفت‌وگوی دوستانه و برنامه‌ریزی‌نشده با غریبه است. **Strike up a conversation** خنثی است. **Start a conversation**

Every commuter who tried to start a conversation found someone willing to talk.

هر مسافری که تلاش کرد گفت‌وگویی شروع کند، کسی را پیدا کرد که حاضر بود صحبت کند.

She struck up a conversation with the person beside her on the train.

او با فرد کناری‌اش در قطار سر صحبت را باز کرد.

11

a third place

مکان سوم • فضای اجتماعی بیرون از خانه و محل کار

DEF

A familiar social setting that is separate from home and work, such as a café, library, gym or park.

The sociological term does not mean the place that finished third. It refers to an informal shared space where repeated visits can create community and belonging.

FA

محیط اجتماعی آشنایی جدا از خانه و محل کار، مانند کافه، کتابخانه، باشگاه یا پارک.

این اصطلاح جامعه‌شناختی به معنای رتبه سوم نیست. به فضای مشترک و غیررسمی‌ای اشاره دارد که حضور مداوم در آن می‌تواند اجتماع و احساس تعلق بسازد.

Lena needed a third place where familiar faces could become real connections.

به مکان سومی نیاز داشت که در آن چهره‌های آشنا به ارتباط‌های واقعی تبدیل شوند. **Lena**

The local library became my third place after I moved to the city.

پس از نقل مکان به شهر، کتابخانه محله مکان سوم من شد.

12

a regular / the usual

مشتري هميشگی / سفارش هميشگی

DEF

A regular is someone who visits the same place often; the usual is the drink, meal or service that person normally chooses.

Regular can be a noun for the customer or an adjective for repeated activity. When staff ask The usual?, it signals recognition and familiarity.

FA

نوشیدنی، غذا یا خدماتی است که آن فرد معمولاً انتخاب می‌کند **the usual** کسی است که مرتب به یک مکان می‌رود؛ **A regular**

می‌تواند اسم مشتری یا صفت یک فعالیت تکراری باشد. وقتی کارکنان می‌پرسند «همیشگی؟»، شناختن و صمیمیت را نشان می‌دهند. **Regular**

After a month at the café, Lena became a regular and the barista knew her usual.

پس از یک ماه، **Lena** مشتری همیشگی کافه شد و باریستا سفارش معمولش را می‌دانست.

The pub has several regulars who meet there every Friday.

آن کافه چند مشتری همیشگی دارد که هر جمعه آنجا همدیگر را می‌بینند.



13

to bump into someone

اتفاقی با کسی روبه‌رو شدن · تصادفی کسی را دیدن

DEF

To meet someone unexpectedly or by chance.

This informal phrasal verb normally describes an unplanned social meeting. It does not usually mean a physical collision in this context.

FA

کسی را به‌طور غیرمنتظره یا اتفاقی دیدن.

این فعل چندبخشی محاوره‌ای معمولاً دیدار اجتماعی برنامه‌ریزی‌نشده را توصیف می‌کند. در این بافت معمولاً به معنای برخورد فیزیکی نیست.

You are more likely to bump into people when you visit the same place regularly.

وقتی مرتب به یک مکان می‌روی احتمال بیشتری دارد اتفاقی با دیگران روبه‌رو شوی.

I bumped into an old colleague at the supermarket yesterday.

دیروز در فروشگاه اتفاقی یکی از همکاران قدیمی‌ام را دیدم.

14

an opener

راه شروع گفت‌وگو · یخ‌شکن گفت‌وگو

DEF

A remark, question or detail that makes it easier to begin a conversation.

Opener is informal and comes from open: it opens the social door. In the episode, an accent becomes an opener because it naturally invites the question Where are you from?.

FA

نظر، سؤال یا نکته‌ای که شروع یک گفت‌وگو را آسان‌تر می‌کند.

Opener شده است: در اجتماعی را باز می‌کند. در قسمت، لهجه راه شروع می‌شود چون به‌طور طبیعی سؤال «اهل کجایی؟» را به دنبال دارد open محاوره‌ای و از واژه ساخته.

Your accent can be an opener rather than a problem.

لهجه‌ات می‌تواند راهی برای شروع گفت‌وگو باشد، نه یک مشکل.

A comment about the weather is a simple opener at a bus stop.

یک نظر درباره هوا راه ساده‌ای برای شروع گفت‌وگو در ایستگاه اتوبوس است.

15

to give someone the chance to

به کسی فرصت دادن تا

DEF

To create an opportunity for someone to do or demonstrate something.

The pattern is give + person + the chance to + verb. It often suggests that the opportunity does not exist unless you make a small first move.

FA

فرصتی ایجاد کردن تا کسی کاری را انجام دهد یا چیزی را نشان دهد.

ساختار آن give + شخص + the chance to + فعل است. اغلب نشان می‌دهد بدون یک قدم کوچک از سوی شما، آن فرصت به وجود نمی‌آید.

People like you more than you think; give them the chance to show it.

مردم بیشتر از آنچه فکر می‌کنی از تو خوششان می‌آید؛ به آن‌ها فرصت بده نشانش دهند.

Give your new colleague the chance to explain her idea.

به همکار تازه‌ات فرصت بده ایده‌اش را توضیح دهد.

